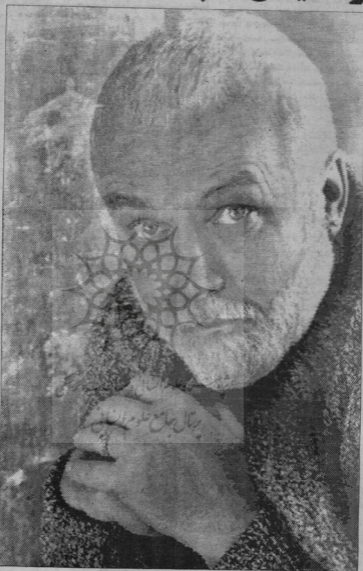


پرونده

روزیا بشنام • فریده اشرفی

رقصیدن با چشم‌های بسته

Russell Banks



روزنامه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابخانه مرکزی
بخش نشریات



رقصیدن با چشم‌های بسته Russell Banks

Beshnam@yahoo.com

ترجمه رؤیا بشنام

هنرمه که چرا آن‌ها را به چاپ رساندم؟ چرا نویسم جلوی این اشتباه پنهان و دهشتناک را بگیرم؟ البته این‌ها تعبیری فصاحت‌آمیز و از روی افتادگی بودند، زیرا نه‌انها داستان‌هایی به نظر تکنیکی مخرف و نامناسب نبودند بلکه در کل می‌توان گفت بسیار استنادی و مهارانه نوشته شده بودند. به‌خصوص در میان نمونه‌های مینی‌ماستیسیته‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پسند از آن سبستی Ann Beattie ریسونند کارور Raymond Carver و فراداستان بعد از Coover و Barthelme و Braith و Gass که گاه‌ب‌گاه برخی تمايلات را رعایتی در یک داستان باعث می‌شد تا هریک دیگری را محکوم کند. آن‌ها نیز همان‌طور که در سرفاکنندگی نبود که آن‌ها را بخت سر خود پنهان کنم به‌خصوص که من با روحیات و منش نویسنده جوان مغرور و نیز با شور و شوق وی آشنا بودم. او شماره تازان می‌کرد تا داستان‌هایی بنویسد که شانس غیر بیشتری داشته باشند. به‌دیهیست مشکلات دوران جوانی، اشتغالی‌های دوران بلوغ، شکست در اولین دوامین ازدواج و بسیاری از مسائل دیگر که خود داستان‌هایی بودند. حقیقت را فاش می‌کرد بنابراین، به‌نظر می‌رسید بسیاری از آن‌ها برای ارزیابی این ابهام صورت گرفته؛ این‌که نویسنده‌شان چه‌طوری شیفته به موضوع داشته‌گی بوده و یا چینی‌گرده شیفته خود و بیشتر شیفته کارهای جهانی بوده. کتاب‌های اولیه داستان‌های نویسنده‌ی بودند که اغلب خود به تفاوت شخصیت‌های داستان‌هایش می‌نویستند، به‌خصوص شخصیت‌هایی که بیشتر شیفته خود نویسنده بودند. بدین‌معنی گرایش‌ها به سبک ریز و داستان‌گویی مردم‌پسند تعبیر بیانت تنها چند داستان بود که بازخوانی‌شان مرا شرمسار نمی‌کرد. برعکس آن‌ها داستان‌های واقعی بودند که به‌نظر می‌رسید از بخش ادبی خود‌گفته‌ها چشم‌پوشی‌گرند. این هنر را به‌خوبی در یافته که با حذف و یا اضافه کردن برخی می‌توان به یک‌دسته داستان دست یافت و هر چه بیشتر به الهه‌گان هنر نزدیک شد تا اثر موفق و ماندگار گردد. اغلب آن‌ها داستان‌هایی درباره‌ی مادران تنها، کارگران مرد و زن، سالخورده‌گان، سرهنگ‌های بازنشسته ارتش، کارمندان شویچی‌تیک و... شخصیت‌هایی از این قبیل بودند که چندان شباهتی به آن نویسنده عصبی و جوان نداشتند. بیشتر برخی از نمونه‌ها با تصویر چگلی، دوران بلوغ (بیست سالگی و یا کمی زودتر) نویسنده مطابقت می‌کردند. تقریباً از مجموع صد داستانی که در یک کتاب به چاپ رسید، بیست و دوتای آن‌ها را برای اصلاح و تجدیدنظر در دوران پیری نگه داشتیم. در مورد بقیه نیز می‌بایست تصمیم می‌گرفتیم که آن‌ها را به زبانه‌دانی تألیفات دوره جوانی بنیازیم، حتی اگر برخی از آن‌ها به‌هنگام چاپ سالگی‌ام نوشته شده بودند

استادانه مانند یک ازدواج خوب که نیازمند تسلیم و میان‌روی است، به راه خود ادامه دهم. برای این‌که یک زمان به اثری هنری بدل گردد و متعلق به زمان خاص نباشد، برای تدویم روند پیشرفت خود می‌بایست مسیری کاملاً آرام و موقوت را (چون به‌وجود آمدن یک ساحل مرجانی) طی کند، البته این هنرگز میسر نخواهد شد مگر به‌مدت خالصی هنرمند. برخلاف زمان، داستان‌های کوتاه مانند امواج، از سیر حرکتی کاملی برخوردارند به‌طور مثال چه فرد محتدیده یا عاشق باشد، آن‌ها شخصی را که طبیعت متغیر داشته باشد می‌بخشد و به آن‌س که باعث ایجاد شوق، رعایت و خاطره‌ی بی‌پایه ماندنی گردد، پاداش می‌دهند. داستان‌های کوتاه مانع از پیر شدن مردان شده و به جوان ماندن زنان کمک می‌کند و به آن‌ها فرصت گفت‌وگو می‌بخشد. زمستان گذشته، پس از سپری شدن یک دهه و نوشتن سبزی از زمان‌هایم چون برهنه‌تپه‌ها، مشربنی زندگی پس از مرگ، «والد تقاضا» و «سکان‌دهندگان» سال‌های برآللهاب و سختی را پشت سر نهادم. به‌نظر مجالی کوتاه در میان کارهای، گمان کردم بهتر است ذهن‌ها را از تفکرات وسیع‌المنظر که مرایه نوشتن زمان رغیب می‌گنند، رها سازم. سرانجام طی حدود شش ماه نویسم ۹ داستان جدید بنویسم. هرچند وقتی که از این باب بردم یا احساس گناهی میهم و مرمرز آمیخته بود اما بیشتر احساس اشتغالی می‌کردم. شاید نیاز به سرگرمی بیشتری داشتم یا شاید در پی‌انوار یا چشمانی بسته می‌رقصیدم و ناخواسته خود را در منظر ضمیر ناخودآگاه می‌دیدم. می‌گفتم اما لایق خوردن و باعث مشکلات بیشتری شدم بنابراین تصمیم گرفتم تا برای ارزیابی و آزمایشی می‌بروم به‌عقب برگردم و اولین نمونه‌های کارهایم را بازخوانی کنم. چهار داستان کوتاه از جمله جست‌وجوی بزماندگان، لذای جدید، محل پارک تریلرها و داستان‌های پیروزی را که باغی بر صد داستان می‌شدند، مورد ارزیابی و تجدید نظر قرار دادم. بیشتر آن‌ها همچو مانند شعرهای دوران جوانی، وحشتناک و بی‌روح بودند لذا باعث شد همان احساس دزدگی و سرساری تکرار شود تا آن‌جا که نویاسی و قضاوتی در سایه‌ی این ابهام قرار گرفت. از این متعجب

تقریباً چهار سال پیش وقتی شروع به نوشتن کردم می‌خوانستم شاعر شوم، اما هنر آن را نداشتیم، در نتیجه عاشق داستان کوتاه شدم که نزدیکترین فرم به شعر غنایی است، و به‌دلیل عدم توفیق در اظهار عشق به الهه‌گان هنر، نودام به مجامع الهه جذب گردید. البته همان‌گونه که فالکنر به صراحت می‌گوید، شاعران ناموفق، نویسنده‌گان داستان کوتاه هستند. اما به هر جهت برای من به‌خوبی روشن است که چرا در شعرهای اولیه ناموفق بودم و سپس به داستان کوتاه روی آوردم. بسیاری از دوستان سزودیک من در دوران دانشکده و بعد از آن نیز این استعداد را داشتند. چه از نظر زبان، درایت، فریب‌نگی، زیبایی و هر آن‌چه به‌نظر می‌رسید برای اظهار عشق و دستیابی به الهه‌ها و مملکت شعر لازم است در مقایسه با سروده‌های دوستانی چون James Tate و Charles Simic و William Matthews زبان من تارنا، خشک، بی‌الگو و بی‌جمال بود. بنابراین تعجبی نداشت که به‌سوی داستان‌نویسی رفتم. هرچند پیش از ترک کامل شاعری، تعدادی از اشعار اولیه‌ام گمنام (البته نغلی گمنام) در برخی از نشریات ادبی و با اصلاحات و ویرایش در دو کتاب شعر دوستان به‌چاپ رسید و بعدها به‌مدت مجموعه‌ای در کتاب‌های آواز افتاد و هر چه سعی کردم آن‌ها را از دست کلمبوسین درازان دارم که دارم و از بین برهنشان میسر نشد. البته من از سرودن آن اشعار ضعیف که متعلق به دوران جوانی‌ام بوده چندان شرمسار نیستم، اما حالا در می‌یابم که چرا سائابیل هائورن Nathaniel Hawthorne از اولین کتابش Fanshawe مانند وصله‌ی ناجور در میان آثارش یاد می‌کند. این کتاب در ۵۰۰ نسخه به هزینه خود نویسنده به‌چاپ رسید و وی باقی عمر را در جمع‌آوری و آتش زدن‌شان گذراند. هرچند به‌جز تعداد اندکی از آن‌ها، همه را به‌مدت آورد اما بعدها او به‌عنوان بنی از معدود نویسنده‌گان برجسته ادبیات آمریکا و آثارش جزء گران‌ترین کتاب‌ها معرفی شد. از آن‌جا که نویسنده با شعر شگبونی‌ترین می‌گفت مانند نیاکان برجسته و نامی، موقتا هم‌خانه زندگی‌کنم همسایه‌ی آن، یعنی داستان کوتاه شدم اما فرم هیچ‌کدام مرا به هجران نیانورد. امروز نیز مانند سال‌های پیش احساسم به من می‌گوید کاملاً همسایه‌ی بی‌بروایی و



استعدادی به‌خروج ندادم و سرانجام هیچ تعصبی نسبت به آن‌ها ندارم

دراماتیک در مقابرت با موضوعات کتابی از امروزه از مخیلات نویسنده‌ی ۵۹ ساله که نیمی از عمر خود را سپری کرده در مجموعه داستان‌های اخیرش به‌جای می‌رسد.

می‌خواستیم بدانیم که آیا اغلب داستان‌هایی را که پیش از این نوشته‌مانند کارهای اولیه‌مان تجربیات ناموفق بوده‌اند؟ یا این‌حال می‌بایست اقرار کنیم که آن‌ها تنها در مجلات و بعدها در کتاب‌ها چاپ شدند و امروز نیز نرودید داریم که از آن‌ها به‌عنوان شکست یاد کنیم همان‌گونه که فلائری لوکاس *Flanery* به *O'Connor* به نویسنده‌گان جوان توصیه می‌کند: من نیز اگر آن‌ها را به‌صورت دست‌نوشته نگه نداشته، دور ریخته و یا در نطفه خفه نمی‌کردم، هرگز امروز از آن‌ها درس نمی‌آموخته‌ایم این کتاب در چاپی ساده، سیاه و سفید، رتق‌پنجه دیوانه‌وار با چشمانی بسته، به‌جای رسد تا همه بدانند آن تجربیات مانند اولین شعرها و داستان‌ها به من آموختند که در موردشان هیچ

ترجمه فریده اشرفی

بستودو داستانی که مورد تجدید نظر قرار گرفته بودند و داستان جدیدی که در دست داشتن می‌بایست به ناشر سخاوتمند که هنوز فروتنانه نوشته‌های مرا می‌پذیرفت رجوع می‌کردم. شاید می‌بایست بر در خانه‌های شعر و هنر در آلباب کرده و اجازه دخول بیایم شاید هم به شاعری نزدیک شده‌ام.

ماه ژوئن وقتی این کتاب منتشر می‌شود تقریباً شصت ساله او می‌شود و هنگامی که به بازخوانی، حذف و اصلاح بهترین آن‌ها پرداخته‌ام گویی با گذشته‌ام، آن‌ها که فراموش شده‌اند دیدار داشته‌ام با بازخوانی آن‌ها این نکته نیز فاش می‌شود که آن فرد من نبودم.

هنوز هم همین‌طور است شاید تا ابد نیز همین باشد. شگفت‌آور نیست چه‌می‌در من بیست‌سالگی داستان جست‌وجوی بازمانده‌گان، یکی از اولین داستان‌های درام را که تا حدود زیادی دربارهٔ آندین‌های غم‌انگیز و خیالی است، بنویسد، چرا که بعدها همین مضامین

زندگی راسل بنکز

راسل بنکز در ۲۸ مارس سال ۱۹۲۰ در شهر نیویورک ایالت ماساچوست، به‌دنیا می‌آید. او که فرزند ارشد و قدردان بنکز است در شهر کوچک برانستون ایالت نیوهمپشایر بزرگ می‌شود. پدرش که یک اوله‌گاش است، زمانی که راسل دوازده ساله است خانواده را ترک می‌کند و او بعدها در کسب به‌نامین زندگی مادر و شوهر و برادرش می‌شود. او به‌عنوان دانش‌آموز فوق‌العاده موفق به دریافت بورس کامل تحصیلی دانشگاه کلمبیا می‌گردد. در اولین سال تحصیل، دانشگاه را با هدف پیوستن به ارتش انفرادی فیلد کانسروها می‌کند. اما از آن‌جا هم برای کار در فروشگاه بزرگی در لیکنلد ایالت فلوریدا دست می‌کشد. مدتی کوتاه‌می‌در بیستون بصر می‌برد، جایی که نگارش داستان‌های کوتاه و سرودن شعر را تا قبل از بازگشت به نیوهمپشایر در سال ۱۹۴۴ آغاز کرده است. مدت کوتاه‌می‌در بیستون به دانشگاه کارولینای شمالی در چپل‌هیل به‌عنوان همکارانش یک انتشارات ادبی کوچک و مجله‌ای به نام *Lilabulero* به‌مدیران و بنیاد می‌دهد.

داستان‌های کوتاه بنکز در سراسر دهه ۱۹۶۰ در بسیاری از مجله‌های ادبی به چاپ می‌رسند. در سال ۱۹۶۷ با درجه ممتاز از دانشگاه کارولینای شمالی فارغ‌التحصیل شده و به نیوهمپشایر بازمی‌گردد و در کالج امرسون در بیستون و دانشگاه نیوهمپشایر در

پارک *Trailer Park* (۱۹۸۱) تحسین مستندانهٔ وسیعی به‌همراه می‌آورد. روایت دوران حبس من، *The Relation of My Imprisonment* با موضوع منازعات مذهبی و اخلاقی یک تئوت‌ساز قرن هفدهم نیز در سال ۱۹۸۴ به چاپ می‌رسد.

بنکز در سال ۱۹۸۵ با کتاب *گرایش قاره‌ای* *Continental Drift* اثری را دو نگاه که دربارهٔ یک تعمیرکار موتورهای بنزینی و یک پناهندهٔ اهل هائیتی است، به دربیف اول رمان‌نویسان آمریکایی صعود می‌کند. یکپارچگی زندگی‌ها و تجربیاتی بی‌رسمون خشونت و بدبختی، مضامین رمان‌های بعدی او؛ پریشانی *Affliction* (۱۹۸۹) و *باندۀ شیرین* *The Sweet Hereafter* (۱۹۹۱) را شکل می‌دهد، که اخیراً از هر دوی آن‌ها فیلم نیز ساخته شده است. انتشار *قانون بون* *Rule of the Bone* (۱۹۹۵) و آخرین رمان بنکز *شکافتهٔ لهر* *Cloudsplitter* (۱۹۹۷)، دروسمایهٔ نرمانی و خشونت را به‌داستان حماسی آمریکایی که متمرکز بر داستان جهان برون است تغییر می‌دهد. بنکز با شاعری به‌نام *چیسی تویولچ* ازدواج می‌کند. این چهارمین ازدواج او است در حالی که چهار دختر از ازدواج‌های قبلی خود دارد. بنکز بیشتر سال را در خانه‌اش در شهر کوچک کیندر در ایالت نیویورک می‌گذراند. وی اخیراً از پست استاد دانشگاه هاروارد جونی، کلارک در دانشگاه پرینستون بازنشسته شده است.

دروام به‌تدریس می‌پردازد. در سال ۱۹۷۱ کتاب *The Best* داستان‌های کوتاه آمریکایی *American Short Stories* همراه با داستان‌هایی از بنکز منتشر می‌شود. در سال ۱۹۷۴ کتاب *شعری به‌نام* *Winter* نامی بر مرد هشداری در زمستان، *Snow Meditation on a Cautious Man in Love* منتشر می‌کند. اولین رمان او *زندگی خراب‌ادگی* *Family Life* برای او موفقیت چندانی به‌همراه ندارد، اما کتاب بعدی بنکز، *مجموعه داستان‌های کوتاه* او به نام *جست‌وجوی بازمانده‌گان* *Searching for Survivors* جایزهٔ ادبی هنری را تصاحب می‌کند. *مجموعهٔ دیو داستان‌های کوتاه* او به نام *دنیای تو* *The New World* (۱۹۷۸) به‌دلیل ترکیب موضوع تاریخی با زندگی‌نامهٔ شخصی خود، مورد استقبال فراوان قرار می‌گیرد. *طبقهٔ کارگر* (تئوپاینگلندر) و *مبارزه با خشونت*، موضوعات اصلی دو رمان بعدی وی هستند. *سررسخت* *Hamilton Stark* (۱۹۷۸) و *کتاب* *The Book of Jamaica* (۱۹۸۰) هستند.

بنکز تجارب داستان‌نویسی خود را با *به‌کارگیری دیدگاه‌های متفاوت* در بیان داستان، گسترش می‌دهد و به همان اندازه نیز بر مطالعات درون‌مایه‌ی خود در زمینهٔ موانع نژادی و طبقات اجتماعی می‌افزاید. *مجموعه داستان‌های کوتاه* به‌همهٔ پیوسته او به نام *درخیز*